

احکام و قرارهای نهائی

تصمیماتی که دادگاهها در رسیدگی بدعاوی مدنی اتخاذ مینمایند حکم یا قرار است.

حکم عبارت از تصمیم قضائی است که دادگاه پس از رسیدگی بادعای خواهان و دفاع خوانده و دلایل ابرازی آنها طبق مقررات آئین دادرسی مدنی صادر مینماید و دعوی را قطع و فصل میکند. این نوع رسیدگی را رسیدگی باصل دعوی یا رسیدگی ماهوی مینمایند و در دو مرحله نخستین و پژوهش انجام میشود. احکام صادر از این دادگاهها در دیوانعالی کشور که عالیتترین مرجع قضائی در تمام سطح کشور میباشد مورد بررسی قرار میگیرد. رسیدگی دیوانعالی کشور رسیدگی ماهوی نیست و بعلاوه دیوانعالی کشور بتمام احکام صادر از دادگاهها رسیدگی نمیکند و فقط احکامی که قانون آنها را قابل رسیدگی فرجامی شناخته در دیوانعالی کشور مطرح میگردد و اگر بر خلاف قانون باشد نقض و الا ابرام میشود. آراء صادر از دیوانعالی کشور بر نقض یا ابرام آراء دادگاهها ایجاد رویه قضائی مینماید که خود موضوع بحث جداگانه‌ای است. احکام صادر از دادگاه مرجع پژوهش و احکام صادر از دادگاه نخستین که قابل پژوهش بوده و موعد پژوهش آن منقضی شده و احکام دادگاه نخستین که غیر قابل پژوهش صادر میشود باحکام قطعی موسوم مینباشند.

حکم قطعی قدرت اجرائی دارد و محکوم له میتواند اجرای آنرا از دادگاه بخواهد و فرجامخواهی محکوم علیه مانع اجرای حکم قطعی نیست اما اگر دیوانعالی کشور تشخیص دهد که حکم دادگاه موافق قانون صادر نشده و آنرا نقض نماید آثار اجرائی حکم قطعی رفع میشود و از بین میرود بنابراین حکم قطعی که فرجامخواهی از آن مطرح رسیدگی باشد از حیث آثار اجرائی اعتبار کامل ندارد از این جهت در بعضی از دعاوی که احکام مربوطه باید دارای اعتبار اجرائی کامل باشد قطعیت حکم برای

اجرای آن کفایت نمیکند و اجرای حکم موکول بصدور رأی فرجامی میگردد تا اگر دیوانعالی کشور حکم را نقض نماید بحقوق اشخاص لطمه‌ای وارد نیاید.

مثلا در اعتراض بر ثبت یا تحدید حدود که در دادگاه مطرح میشود ثبت ملك در دفتر املاك موکول بصدور حکم دادگاه و تشخیص مالك واقعی است و حکم قطعی برای تحقیق این امر کافی نیست زیرا حکم قطعی اگر قابل فرجام باشد در معرض نقض و ابرام در دیوانعالی کشور است و اگر مفاد حکم قطعی در دفتر املاك ثبت شود و حکم مزبور در دیوانعالی کشور نقض گردد تغییر مندرجات دفتر املاك از حیث تعارض با حقوق اشخاصی که باعتبار مندرجات دفتر املاك معامله نموده‌اند مواجه با اشکال میگردد از این لحاظ اداره ثبت منتظر نتیجه رسیدگی فرجامی میشود و مفاد حکم را پیش از آنکه در دیوانعالی کشور مورد بررسی قرار گیرد در دفتر املاك ثبت نمیکند. همچنین اگر ملكی در دفتر املاك به ثبت رسیده و مالك فوت شود و ورثه در باب سهم‌الارث خود توافق نداشته باشند ثبت ملك بنام ورثه موکول بصدور حکم نهائی از دادگاه است.

راجع بدرخواست تأمین خواسته هم اگر دادگاه قرار تأمین صادر کند و درخواست‌کننده تأمین محکوم ببطال دعوی شود حکم قطعی دادگاه مبنی بر بطلان دعوی برای مطالبه خسارت ناشی از تأمین خواسته کافی نیست و مطالبه خسارت مزبور موکول بصدور حکم نهائی بر بطلان دعوی خواهد بود.

در مورد ادعای جعلیت هم اگر دادگاه سند را معمول شناخته و در حکم خود راجع بمحو کلمات سند یا از بین بردن سند تصریح نموده باشد اجرای حکم دادگاه در این قسمت موکول بطی مرحله نهائی یعنی صدور رأی از دیوانعالی کشور یا انقضای مدت فرجامخواهی از حکم دادگاه است. در قانون این دادرسی مدنی از حکم نهائی تعریف نشده و فقط تبصره ماده ۲۲ قانون ثبت، حکم نهائی را عبارت از حکمی شناخته که بواسطه طی مراحل قانونی یعنی نخستین و پژوهش و فرجام و یا بواسطه انقضای مدت اعتراض و استیناف و تمیز، دعوائی که حکم در آن موضوع صادر میشود از دعاوی مختومه محسوب گردد.

بنابراین تعریف هر حکمی که دعوی را مختومه سازد و برسیدگی قضائی خاتمه دهد نهائی محسوب میشود و احکام زیر از احکام نهائی میباشند:

۱- حکمی که از حیث موضوع دعوی و خواسته یا بهای آن قابل پژوهش و فرجام بوده و مراحل مزبور را طی کرده باشد که در این صورت حکم صادر از دیوانعالی کشور حکم نهائی است.

۲- حکم صادر از دادگاه مرجع پژوهش که غیر قابل فرجام باشد چنین حکمی قطعی و نهائی است.

۳- حکمی که از دادگاه نخستین صادر و قابل پژوهش و فرجام بوده و در موعد قانونی از آن پژوهشخواهی یا فرجامخواهی نشود و یا اصولاً حکم دادگاه نخستین

غیرقابل پژوهش و فرجام باشد که در اینصورت حکم دادگاه نخستین اعتبار حکم نهائی را دارد.

دعوائی که بصدور حکم نهائی منتهی گردد اعتبار امر محکوم‌لها را پیدا مینماید که یکی از اصول مهم این دادرسی و قواعد حقوقی است باین معنی که دعوی مزبور دیگر تحت همان عنوان که اقامه و رسیدگی شده و مختومه گردیده قابل رسیدگی مجدد نخواهد بود. اعتبار امر محکوم‌لها نه تنها نسبت بطرفین دعوی بلکه نسبت بقائم‌مقام آنها اعم از انتقال گیرنده یا وارث هم تسری و نفوذ دارد. قرار عبارت از تصمیم قضائی است که دادرسی دادگاه پیش از رسیدگی باصل دعوی اتخاذ مینماید و بر دو قسم است.

اول قرارهائی که دادگاه برای ارزیابی دلایل و سنجش اعتبار اسناد و مدارک ابرازی طرفین دعوی صادر مینماید و با اجرای این قسم قرارها مقدمات اظهار نظر در اصل دعوی و صدور حکم فراهم میشود مانند قرار استماع شهادت یا تحقیقات محلی که برای تعیین ارزش و اعتبار شهادت است یا قرار معاینه محلی برای ملاحظه اوضاع و احوالی که ممکن است در اثبات دعوی مؤثر باشد یا قرار رسیدگی باعتبار سند در مقام انکار و تردید و ادعای جعلیت و قرار رجوع بکارشناس و ابراز دفاتر و اتیان سوگند و غیره. این قرارها را قرارهای مقدماتی مینامند.

دوم قرارهائی که بر رد دعوی صادر میشود و مفهوم رد دعوی این است که دادگاه بتشخیص خود یا بر اثر ایراد خواننده، دعوی را قابل رسیدگی ماهوی تشخیص ندهد و آنرا نپذیرد.

رد دعوی اصولاً قرار است و قانون آئین دادرسی مدنی چه در مبحث ایرادات و چه در سایر مباحث لفظ رد دعوی را برای این نوع قرارها بکار برده یعنی در مواردیکه دادگاه بجهتی از جهات قانونی از رسیدگی بدعوی خواهان و دلایل آن خودداری مینماید باید قرار رد دعوی صادر شود اما در عمل دیده شده که بعضی از دادرسان محاکم حقوقی بدون در نظر گرفتن این مطلوب، حکم ماهوی دعوی را که باید بالفاظ حکم بطلان دعوی یا بتحقیق خواهان یا ثابت نبودن دعوی او صادر شود با لفظ رد دعوی صادر مینمایند در صورتیکه حکم رد دعوی عنوان قانونی ندارد. قرارهائی که دادگاه بر رد دعوی صادر مینماید در نوع میباشند.

نوع اول قرارهائی که مانع تجدید دعوی نمی‌باشند مثلاً اگر دادگاه دعوی را متوجه خواننده نداند. و قرار رد دعوی را از این حیث صادر نماید خواهان میتواند دعوی خود را بطرف کسیکه مسئولیت قانونی در مقابل او دارد اقامه کند. یا اگر کسیکه بنماینده از طرف خواهان اقامه دعوی نموده ولی دادگاه سمت او را محرز ندانسته و قرار رد دعوی را صادر نماید نماینده مزبور میتواند دلیل سمت خود را تهیه کند و مجدداً باقامه دعوی بپردازد.

نوع دوم قرارهائی که راه تجدید دعوی را مسدود میسازند و بعد از اینکه دادگاه قرار رد دعوی را از این حیث صادر نماید و قرار مزبور با رعایت مقررات

آئین دادرسی مدنی تأیید شود دیگر تجدید چنین دعوائی جایز نیست و دعوی مختومه میشود و رسیدگی قضائی پایان می‌یابد و آثار این قرارها مانند آثار احکام نهائی است و همانطور که حکم نهائی دعوی را مختومه میسازد و رسیدگی در مراجع قضائی خاتمه پیدا میکند صدور این قرارها هم برسیدگی مراجع قضائی خاتمه میدهد و موردی برای رسیدگی باقی نمیگذارد.

قرار رد دعوی بلحاظ مرور زمان از قرارهای نهائی است و اگر دادگاه با رعایت مقررات آئین دادرسی مدنی ایراد خوانده را وارد تشخیص دهد و قرار رد دعوی را صادر نماید و این قرار تأیید شود رسیدگی قضائی خاتمه پیدا میکند و دعوی مزبور قابل تجدید نیست.

قرار اسقاط دعوی اعتراض برثبت هم از قرارهای نهائی میباشد زیرا دعوی اعتراض بر ثبت و اعتراض بر تجدید حدود باید در مواعیدی که قانون ثبت معین کرده اقامه شود و اسقاط دعوی اعتراض مانع از این است که معترض بتواند مجدداً دعوی اعتراض اقامه نماید.

قرار سقوط دعوی هم که در دعاوی مدنی بر اثر استرداد دعوی بطور کلی صادر میشود از قرارهای نهائی میباشد و دعوائی که ساقط گردد ارزش و اعتبار خود را از دست میدهد و قابل تجدید و رسیدگی نمی‌باشد.

آثار قرارهای نهائی از آنجهت که راه رسیدگی را در مراجع قضائی مسدود میسازد مانند احکام نهائی است و در آئین‌نامه قانون وکالت حق‌الوکاله این نوع قرارها بمانند حق‌الوکاله حکم معین شده در صورتیکه حق‌الوکاله سایر قرارها بمانند ربع یا نصف حق‌الوکاله حکم است.

نتیجه آنکه اگر در دعوی مدنی حکم نهائی یا قرار نهائی صادر شود تجدید آن دعوی جایز نخواهد بود و اگر دعوی تجدید شود دادگاه قرار رد دعوی را صادر خواهد کرد و این امر از ملاک بند ۴ ماده ۱۹۸ قانون آئین دادرسی مدنی استنباط میشود.

دیوانعالی کشور هم صدور قرار رد دعوی بلحاظ مرور زمان تجدید آن دعوی دانسته و باین ترتیب در مورد قرارهای نهائی ایجاد رویه قضائی نموده است و خلاصه رأی مزبور این است:

«اعتراضات فرجامی وارد نیست زیرا با اتخاذ ملاک از بند ۴ ماده ۱۹۸ قانون آئین دادرسی مدنی قرار رد دعوی بعلت شمول مرور زمان نیز که قطعیت حاصل کرده باشد با توجه بآثار مرور زمان دارای همان اثر حکم قطعی است و دعوائی که قانوناً مشمول مرور زمان شده مجدداً بین همان اصحاب دعوی قابل طرح نخواهد بود.

